

نشریه ادب و زبان  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه شهید باهنر کرمان  
سال ۱۶، شماره ۳۴، پاییز و زمستان ۹۲

شیوه های تأکید در فارسی و عربی  
(علمی - پژوهشی)\*

دکتر محمدرضا نجاریان  
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد  
آمنه جوادی نیک  
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

#### چکیده

تأکید، آن است که سخنی را اعم از کلمه، جمله، گروه و یا وسایل دستوری یا معنایی، به منظورهای بلاغی مورد توجه قرار دهیم و به آن، شدت یا کمال یا روشنی بخشیم که شامل کلمه، کلام، جمله، جمله واره و گروه می شود. از موارد تأکید لفظی می توان تکرار و آوردن مترادف و تزییل را ذکر کرد اما تأکید معنوی، شامل موارد زیر است: قیدهای تأکیدی و ایجاب معادل مفعول مطلق تأکیدی، حرف ربط تسویه، قید کیفیت و حالت معادل حال مؤکد، تأکید با حروف زاید و غیر زاید: قصر یا حصر، تقدیم، فعل مجهول، تعجب، اغراق، تشبیه مؤکد و استعاره.

با توجه به اینکه مبحث مفعول مطلق و حال در علم نحو، تأکید لفظی و حرف ربط تسویه در علم صرف، قصر و تقدیم در علم معانی و تشبیه و استعاره در علم بیان مطرح می شود، ما در این مقاله برانیم که جنبه های تأکید در دو زبان فارسی و عربی را با یکدیگر مقایسه کنیم.  
واژه های کلیدی: تأکید، ادبیات تطبیقی، زبان فارسی، زبان عربی، بلاغت.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۲/۲/۴  
Reza\_najjarian@yahoo.com

\* تاریخ ارسال مقاله: ۹۱/۹/۲۰  
نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

## ۱- مقدمه

تأکید در اصطلاح، شامل سه قسم است: ۱. تابع مطلق: یعنی خواه تابع، اسم باشد و جز آن و آن، عبارت از تأکید لفظی است و آن را تأکید صریح نیز می‌نامند؛ ۲. یکی از توابع پنجگانه اسم: و آن تابعی است که امر متبوع را در نسبت یا شمول مقرر کند؛ یعنی، حال و شأن آن را در نزد شونده ثابت می‌کند. به عبارت دیگر، حالت متبوع را نزد شونده، از لحاظ نسبت، یعنی از لحاظ منسوب بودن یا منسوب‌الیه بودن آن مقرر می‌کند. مانند: «زید قتل قتل» و «ضرب زید زید». بدین‌سان در نزد شونده ثابت می‌شود که منسوب یا منسوب‌الیه در این نسبت، متبوع است نه جز آن؛ ۳. نوع سوم از تأکید، آن است که نه تابع اسم باشد و نه جز آن، از قبیل تأکید فصل به مصدر آن که به جای تکرار فعل به کار می‌رود. اسلوب تأکید فقط شامل تأکید مصطلح، یعنی تأکید لفظی و معنوی، نیست بلکه دامنه آن، گاه تا حروف نیز کشیده می‌شود که خود، مبحث ویژه‌ای را در باب زبان شناسی به خود اختصاص می‌دهد. در زبان شناسی جدید، آنچه گاهی موجب تأکید می‌شود، حشو است؛ یعنی آوردن دو عامل همساز در زبان، برای یک مقصود.

## ۱-۱- بیان مسئله

جمله را برای این مقاصد و فوائد تأکید می‌کنند: ۱. رفع تردید یا انکار مخاطب، ۲. التماس و ابتهال، ۳. کمال عنایت، ۴. اظهار ترس، ۵. ابراز خلوص، ۶. اظهار دل‌تنگی، ۷. طبق رواج و عادت. (فرشیدورد، ۱۳۸۳: ۱۸۶) گاهی کلام را برای نشان دادن عظمت و اهمیت مضمون و کمال عنایت بدان، با تأکید بیان می‌کنند (صادقیان، ۱۳۸۲: ۵۹): اَنَّكَ لَعَلِي خَلْقٍ عَظِيمٍ (قلم، ۱۴). مبحث تأکید از مباحث تاریک و ناشناخته دستور و بلاغت فارسی و عربی است و از مهم‌ترین مباحث زیرا هم در نحو مورد نیاز است و هم در بلاغت و نقد ادبی. این مبحث در فارسی، نارسا تبیین شده و فصل مشخصی برای آن تعیین نگردیده است. در نحو عربی هم نه بر پایه معنا که برای توجیه اعراب کلمات، گاهی سخن از تأکید به میان آورده شده است اما در بلاغت عربی، در مبحث معانی، در باره کلام مؤکد با مقتضای حال سخن گفته‌اند، بدون اینکه علائم و نشانه‌های آن را بیان کنند.

### ۱-۲- پیشینه تحقیق

خسرو فرشیدورد (۱۳۷۳) در جلد دوم کتاب «درباره ادبیات و نقد ادبی»، شیوه‌های تأکید انواع کلمه و همچنین جمله را در زبان فارسی شرح داده است. نیز در کتاب «جمله و تحول آن در زبان فارسی»، مطالبی را با عنوان جمله‌های تأکیدی در زبان و ادب فارسی ذکر می‌کند؛ از جمله موارد عام تأکید و وسایل عام تأکید، مثل تکرار، قصر، اغراق و تعجب، موارد خاص تأکید، مثل قید، قسم. مینا جیگاره (۱۳۸۳)، در مقاله «اسلوب‌های تأکید در زبان قرآن»، به بیان شیوه‌های تأکید در زبان قرآن از جایگاه بلاغت پرداخته است که تأکید در اسناد، مسند و مسندالیه را در بر می‌گیرد. محمد حسن ربانی در مقاله «گونه‌های تأکید در قرآن»، شیوه‌های تأکید در قرآن را تأکید لفظی و معنوی، تأکید با قسم، بدل، عطف، وصف، حروف جر، حروف تأکید و نیز شیوه‌های بلاغی تأکید، مانند تقدیم ماحقه‌التأخیر و التفات، بیان کرده است. احمد شفایی در مقاله «دستور زبان فارسی، جانشین‌های تأکیدی»، به بررسی ضمیرهای مشترک خود و خویش و خویشان که جانشین تأکید هستند، پرداخته است. از آنجا که تحقیقات انجام شده، اسلوب‌های تأکید در زبان فارسی و عربی را جدا بررسی کرده است، این مقاله تلاش می‌کند تا به این سؤال پاسخ دهد: شیوه‌های تأکید در دو زبان عربی و فارسی، چه در نحو و چه در بلاغت، تا چه اندازه به هم نزدیک اند؟

### ۲- بحث

#### ۱-۲- تعریف تأکید

آن است که سخنی را اعم از کلمه، جمله یا گروه و یا وسایل دستوری یا معنایی، به منظورهای بلاغی مورد توجه قرار دهیم و به آن شدت یا کمال یا روشنی بخشیم. تأکید، شامل کلمه، کلام، جمله، جمله واره و گروه می‌شود. تأکید بر دو نوع است: الف - عام: شامل همه یا بیشتر اقسام کلمه و جمله، ب - خاص: به یکی از اقسام کلمه یا جمله. موارد عام تأکید که برای کلمه و جمله و گروه و جمله واره، هر چهار صادق است: ۱ - تکرار و آوردن مترادف، ۲ - قصر، ۳ - وصف، ۴ - عطف، ۵ - اغراق و مبالغه، ۶ - تعجب و ۷ - تضاد. (فرشید ورد، ج ۲، ۱۳۷۳: ۴۰۳) تأکید در عربی، تابعی است که برای تقریر ماقبلش ذکر می‌شود و بر دو نوع است: لفظی و معنوی. (الشرتونی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۶۴):

## ۲-۱-۱-الف. تأکید لفظی

۲-۱-۱-۱-تکرار و آوردن مترادف:

این شیوه، یکی از مهم ترین طرق تأکید است که در نحو عربی، به آن تأکید لفظی می‌گویند و می‌توان آن را به کلمات مرکب، جمله و جمله وارده هم تعمیم داد. تکرار، شامل حروف وابسته ساز و پیوند نمی‌شود و در مقابل بعضی از اصوات، قیود نفی و تأکید، زیاد تکرار می‌شوند:

هان و هان هشدار برناری دمی اولاً برجه طلب کن محرمی

(مولوی، ۱۳۸۹، دفتر سوم: ۶۱۶)

اتصال دو حرف تأکید، مثل «ان»، شاذ است (الدقر، ۱۴۱۰ق: ۱۶۵)

ان ان الکریم یحلّم ما لم یسرین ماجاره قد ضیما

نی نی تو نه مشت روزگاری ای کوه نیم ز گفته خرسند (بهار، ۱۳۸۷: ۲۸۷)

لا لا ابوح یحبّ بثنه أنّها اخذت علیّ موائقا و عهدودا (الدقر، معجم القواعد العربیه، ص

(۱۶۵)

تکرار، گاهی با واو عطف و گاهی با کسره ولی بیشتر بدون کسره و عطف است:

گر به هوشیاری نگشتم بت پرست پیش بت مصحف بسوزم مست مست

(عطار، ۱۳۸۳: ۷۷)

فایاک ایاک المراء فانه / الی الشرّ دعاء و للشرّ جالب (الدقر، معجم القواعد العربیه، ص

(۱۶۵)

آوردن مترادف را نیز در حکم تکرار لفظی می‌شمارند. در زبان ما، تأکید به وسیله مترادف، متداول تر از تأکید به وسیله تکرار است. یکی از فواید تأکید به وسیله تکرار و آوردن مترادف، جلوگیری از توهّم و اشتباه است. کلمه مترادف معمولاً از لحاظ نقش دستوری، هم نقش کلمه پیش از خود است؛ یعنی اگر اولی مفعول باشد، دومی هم مفعول است. موارد زیر، جزء تأکید به وسیله تکرار آوری به حساب می‌آید:

۱- اتباع: آوردن دو لفظ به دنبال هم است، به گونه‌ای که دومی، تأکید لفظ اول باشد؛

مانند: شيله پيله، اخم تخم، آس و پاس، تب و تاب و بود و نبود. (ذاکری، ۱۳۸۱: ۳۴)

۲ - گاهی تقویت کلمات ضعیف که خود نوعی تأکید است، از اقسام ذکر مترادف است:

الف: جمع الجمع، مانند: وجوهات، امورات، اخلاق ها؛ ب - افزودن «تر» به اسم تفضیل های فارسی و عربی: بهتر، بیشتر، اولی تر؛ ج - افزودن پیوند و شبه پیوند مکان به آخر اسم مکان های عربی، مانند «معدجای»: در این جایگاه که اکنون آتشگاه کرکوی است، معدجای گرشاسب بود (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۶)؛ د - اجتماع «مر» و «را» در قدیم: سزا خود همین است مری بری را (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: قصیده ۶)؛ ه - اجتماع «می» و «ی» استمرار عادت: لایق قدر من، آن استی که با زاغی به دیوار باغی بر خرامان همی رفتمی (سعدی، باب ۵)؛ و - افزودن ضمائر منفصل به ضمائر مشترک در زبان محاوره: خودم، خودت، خودش؛ ز - اجتماع «ی» و «یک» نکره: یک طبیعی، داروی ماساختی (مولوی، مثنوی، دفتر سوم)؛ ح - افزودن «ی» مصدری به مصدرهای عربی: سلامتی، راحتی.

ط افزودن «ی» صفت ساز به صفات: موروئی، قدیمی؛ ی - تأکید اسم مفعول با «شده» مانند: کشته شده؛ ک - پی آوری کلمات متناسب با هم نیز سخن را به تأکید از راه مترادف آوری، نزدیک می کند. بنابراین، تنسیق الصفات و اعداد (پی آوری)، مفید تأکید نیز هست:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب / چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان  
یغما را

(حافظ، ۱۳۸۱: غزل ۳)

مترادف آوری، برخلاف تکرار، شامل حروف اضافه و پیوند هم می شود. (فرشیدورد، ۱۳۷۳، ج ۲: ۳۹۹). تکرار، گاهی نیز برای جمله و جمله واره است. بهتر است این نوع تأکید را تأیید یا عطف بیان بنامیم (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۶۹):

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست / منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست  
(حافظ، ۱۳۸۱: ۱۴۳).

## ۲-۱-۱-۲- عطف

عطف کلمات متناسب، گاهی موجب تأکید می‌شود. عطف با بعضی از گروه های گسسته قیدی، از قبیل: نه...نه، هم...هم، چه...چه (حرف ربط تسویه)، بیشتر موجب تأکید است: برای جمله واره و کلمه. (الشرتونی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۴۰)

عجب از وفای جانان که عنایتی نفرمود      نه به نامه پیامی نه به خامه سلامی  
(حافظ، ۱۳۸۱: غزل ۴۶۸)

«لا» مقرون به واو عطف زائده برای تأکید است: ما جائنی زید و لا عمرو (رفاهی، ۱۳۴۹: ۱۶۷)

## ۲-۱-۱-۳- مفعول مطلق

عبارت است از مصدری که بعد از فعلی، از لفظ آن ذکر شده باشد. مفعول مطلق تأکیدی، مؤکد عامل است (هاشمی، ۱۳۵۴: ۱۹۸): کلم الله موسی تکلیما (نساء/۱۶۴). مصادری که برای تأکید مضمون جمله پیش می‌آیند، مفعول مطلق بدون عامل هستند؛ مثل حَقًّا، حتماً، جدًّا، البتَّه. (خرم دل، ۱۳۷۳: ۳۰۲) گاهی عبارت، به مصدر تأویل می‌شود؛ مثل بیت حطیئه که «ما اطوف» به جای «تطویفا» است:

اطوف ما اطوف ثم آوی الی بیت قعیده لکاع (ابن هشام، بی تا: ۹۲)

معادل مفعول مطلق عربی در زبان فارسی، همان قیدهای تأکید و ایجاب هستند؛ مانند: هرآینه، برآستی، و... نیز قیدهای عربی‌ای که وارد زبان فارسی شده‌اند: حتماً، البتَّه، قطعاً، حَقًّا. (الشرتونی، مبادی العربیه، ص ۳۰۴) إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا (یونس /۴). بتا و بتَّه و بتاتا صورت های دیگر البتَّه در عربی هستند. (بدیع یعقوب: ۱۱۳)

هرآینه نه سنگینی نه روئین      در انده چون توانی بود چندین (ویس و رامین، ص ۱۴۲)

## ۲-۱-۱-۴- حال مؤکد

حال، به مؤکد و غیر مؤکد تقسیم می‌شود. حال مؤکد، بردو قسم است. قسم اول با عامل خود از نظر معنی متحد اما از جهت لفظ، متفاوت است و دوم، از نظر معنی با عامل خویش متحد است. نوع اول: «ولا تعثوا فی الارض مفسدین: در زمین به فتنه و فسادگری پردازید» (بقره، ۶۰). نوع دوم: «وارسلناک للناس رسولا» و ما تو را به رسالت و راهنمایی

فرستادیم و رسالت تو را تنها خدا کافی است.» (الشرتونی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۹۹) در فارسی، معادل قید کیفیت است که جنبه تأکیدی ندارد.

#### ۲-۱-۱-۵- بدل

بدل، سه قسم است: الف - بدل کلّ از کل: «جاء اخوڪ ابراهيم»، ب - بدل بعض از کل: «قرأت الكتاب نصفه» و ج - بدل اشمال «اطربنی البلبل تغریده». بحث ما مربوط به بدل کل از کل است که بدل و مبدل منه، کاملاً هم معنی هستند و آوردن بدل برای تأکید بیشتر کلام است. (الشرتونی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۴۹). علی (ع)، حیدر کرار، اسوه شجاعت است. اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم (فاتحه/۶ و ۷)

#### ۲-۱-۱-۶- اطناب (تذییل)

جمله ای را به دنبال جمله دیگر می آورند که از نظر معنی، هر دو جمله تقریباً باهم مساوی اند و جمله دوم، جمله نخست را مؤکد می کند. (صادقیان، ۱۳۸۲: ۱۲۱)  
حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت آری به اتفاق جهان توان گرفت.

(حافظ، ۱۳۸۱: غزل ۸۷)

«.... مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ»  
(بقره/۴۹)

#### ۲-۱-۱-۷- تحذیر

آگاه کردن مخاطب است بر جریانی مکروه تا خود را از خطری یا فعل ناپسندی دور بدارد. اسمی است که به وسیله فعل محذوفی، از قبیل: احذر، تجنب و توق، منصوب می شود. تحذیر گاهی به لفظ ایاک و فروعش صورت می گیرد: ایاک و الکذب، ایاک و الشر: ایاکما من التفاق (رادمنش، ۱۳۷۰: ۹۹)

پیش ما رسم شکستن نبود عهد و وفا الله الله تو فراموش مکن صحبت ما را

(سعدی، ۱۳۸۲: ۳۸۱)

#### ۲-۱-۱-۸- اغراء

تشویق مخاطب است بر امری نیکو و پسندیده. اسمی به وسیله فعل محذوفی، از قبیل: الزم و اطلب، منصوب می شود. (خرم دل، ۱۳۷۳: ۲۹۸)

اخاک اخاک انّ من لا اخاله کساع الی الهیجاء بغیر سلاح

## ۲-۱-۱-۹- تأکید ضمیر

طرقی که برای تأکید اسم گفته شد، برای تأکید ضمیر هم صادق است؛ علاوه بر این، طرق خاص دیگری هم برای ضمیر وجود دارد:

۱- در قدیم، گاهی با ضمیر متصل، ضمیر منفصل را تأکید می کرده اند:  
تا تو بیمار هوای نفس باشی مر تو را بایدت بر خاک خواری خفت و بستر داشتن  
(سنایی، قصیده ۱۴۲)

۲- ضمائر مشترک + ضمائر متصل یا عکس آن  
ساقیا سایه ابر است و بهار و لب جوی/من نگویم چه کن ار اهل دلی خود تو بگوی  
(حافظ، ۱۳۸۱: غزل ۴۸۴)

جاء هو نفسه و ذهب انا نفسی (هاشمی، ۱۳۵۴: ۲۸۹)

۳- ضمائر متصل + ضمائر منفصل: اسکن انت و زوجك الجنة (بقره/۱۱۴):  
شنیدی تو که خط آمد ز خاقان که از پرده برون آیند خوبان  
(مولوی، ۱۳۸۶: ۲۴۳)

۴. ضمیر فصل یا عماد در میان مبتدا و خبر، مفید تأکید است. کوفی ها بر این باورند در  
«زید هو العاقل»، «هو» به جای «نفس» و برای تأکید می آید. (الانباری، ۱۳۸۰: ۷۰۶)

## ۲-۲- تأکید معنوی

تأکید معنوی، عبارت است از آنچه رفع توهم مضاف به مؤکد را می کند؛ مانند: «جاء التلميذ نفسه». یا رفع توهم نبود اراده شمول را می کند؛ مانند: «جاء القوم كلهم». (شرتونی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۶۴) تأکید معنوی، دو نوع است: الف: تأکید نسبت: «نفس» و «عین» و ب: تأکید شمول: «کلا، کلتا، کل، اجمع، جمیع، عامه». «نفس» و «عین»، مفرد و جمع را مؤکد می کنند و به ضمیری اضافه می شوند که با مؤکد، در افراد و جمع و مذکر و مؤنث و فروع آنها، مطابقت می کند: «جاءت المرأة عينها». «کلا» مذکر مثنی و «کلتا»، مؤنث مثنی را مؤکد می کند و ناچار از اضافه کردن ضمیری هستیم که در تشبیه، با مؤکد مطابقت کند: «سافراخواك كلاهما» و «رأيت اختيک کلتيهما». (همان، ج ۳: ۱۶۰).

لب و دندان سنائی همه توحید تو گوید/مگر از آتش دوزخ بودش روی رهائی



اجمع جمعاء و اجمعون و جمعواوت، غالباً «کل» را تأکید می کنند. (ابن هشام، ۱۴۱۰: ۴۱۶) مثل فسجد الملائکه کلهم اجمعون (حجر/۳۰)، لاغونهم اجمعین (حجر/۳۹).

### ۲-۲-۱- تأکید با حروف

۲-۲-۱-۱- حروف تأکید که از نظر معنی زاید ند و اغلب برای توضیح یا تأکید آورده می شوند؛ مثل: «بر»، «به»، «در»، «درون»، «اندرون»، «برای»، «را»، «از» که معمولاً در متون قدیم برای تأکید به کار می روند (خیامپور، ۱۳۷۳: ۱۴۰) مثل «اندر»:

چوینند کاری به دست اندر است حریصت شمارند و دنیا پرست (سعدی)

در عربی با زائده در خبر لیس، یا خبر ما و لا شبیه لیس تأکید است: الیس الله بکاف عبده... آیا خدای (مهربان) برای بنده اش کافی نیست؟. وما ربک بظلام للعبید. (ابن عقیل، ۱۳۸۹، ج ۲: ۴۵۰). در لئلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون علی شیء (حدید/۲۹) نفی برای تأکید است یعنی لیعلم (الدقر، ۱۴۱۰: ۳۶۶)

### ۲-۲-۱-۲ لام ابتدا

لام تأکید با مبتدا، لام ابتدا نامیده می شود و اگر بر خبر «ان» وارد شود، مزحلقة است. «ان علیاً لجالس». (موسوی، ۱۳۸۷: ۶۸)

### ۲-۲-۱-۳ حروف مشابه بالفعل

حروف مشابه بالفعل، شش تا هستند که عبارتند از: «ان»، «کان»، «لکن»، «لعل»، «لیت». این حروف متضمن معنای فعل اند که از مجموع شش حرف، دو حرف «ان» و «ان» برای تأکید به کار می روند: «ان الله کان عزیزاً حکیماً: یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر است. (نساء/۱۶۴) (خرم دل، ۱۳۷۳: ۱۴۵) که در فارسی، معادل قیود تأکید و ایجاب است. برخی مفسران، معتقدند که تشبیه با «کان»، در مقایسه با «کاف»، از تأکید بیشتری برخوردار است زیرا مرکب از کاف تشبیه و «ان» دال بر تأکید است.

### ۲-۲-۱-۴ لای نفی جنس

لای نفی جنس، مانند «ان» عمل می کند و به نام «الالتبرئه» خوانده می شود. در معنا، «ان» برای تأکید اثبات است و «لا»، برای تأکید نفی است (هاشمی، ۱۳۵۴: ۱۷۴): لاریباً فیه (بقره/۲). این لای نفی جنس، معادل «هیچ... نیست» در زبان فارسی است:

می خور که عمر سرمد گر در جهان توان یافت جز باده بهشتی هیچش سبب نباشد

(حافظ، ۱۳۸۱: غزل ۲۱۶)

قیدهایی که از «بی» و اسم با «ی» نکره بیابند، تأکید بیشتری دارند و بر نفی جنس دلالت دارند؛ مثل بی شکمی، بی تردیدی، (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۷۷):

پس نمازش بی شکمی باطل شود گریه او نیز بی حاصل شود

(مولوی، ۱۳۸۹، ۵/۳۰۰)

### ۲-۲-۱-۵- حروف قسم

قسم را غالباً برای بیان تأکید و تصدیق سخن به کار می‌برند. در میان حروف قسم، «واو قسم» به اسم ظاهر اختصاص دارد؛ مانند: «والسما» و «تاء قسم» به اسم جلاله «الله» و مانند: «تالله». «باء قسم» در واقع، اصل حروف قسم محسوب می‌شود. قسم وقتی که به لفظ صریح و برای بیان سوگند باشد، تأکید دارد. گاهی قسم که مفهوم مؤکد دارد، با آوردن «لام» مؤکدتر نیز می‌شود. هرگاه جواب قسم، جمله اسمیه مثبت باشد، لازم است مقرون به «لام» باشد؛ مانند: «والله ان صبرتم لهو خیر الصابرين» و یا «أَنَّ»، در اول جواب قسم عنوان شود که در این صورت؛ کلام با تأکید بیشتری همراه خواهد بود: «والله ان الکافر هالک» یا اینکه هردو «أَنَّ - لام»، در جواب قسم عنوان شوند؛ مانند: «والله ان المومن لفی نعیم». هرگاه جواب قسم به دو حرف «قد - لام»، اقتران یابد: «والله لقد احسنت»، اگر جواب قسم، جمله فعلیه و مثبت و فعل مضارع باشد، اقتران جواب قسم به لام و نون تأکید لازم است؛ مانند: «یمینا لأذهین». هرگاه جواب قسم، جمله منفی باشد، حرف نفی «ما، لا، ان» بر جواب وارد می‌شود؛ مانند: «والقرآن ان أنت الا صالح: سوگند به قرآن که نیستی تو، مگر فردی صالح و نیکوکار». (ابن عقیل، ۱۳۸۹، ج ۳: ۳۸۳). معادل فارسی آن قسم به سوگندان مغلظه، به خاک پای عزیزت است.

به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم زمن بریدی و با هیچ کس نپیوستم

(سعدی، ۱۳۸۲: ۵۴۱)

### ۲-۲-۱-۶- حرف ردع

ردع، در لغت به معنای بازداشتن است و این لفظ «کلاً»، برای زجر و منع گوینده سخن نادرست به کار می‌رود؛ مثلاً اگر کسی سخن نادرستی بگوید، به او گفته می‌شود: «کلاً»، یعنی چنین سخنی مگو که صحیح نیست که این لفظ «کلاً» با تأکید همراه است. گاهی

هم «کلاً»، به معنی «حقاً» است؛ مانند: «کلاً سوف تعلمون - محققاً زود است که بدانید». «کلاً انّ الانسان لیطغی: تحقیقاً انسان از حد و مرز خویش گذشته و طغیان می کند». (ابن عقیل، ۱۳۸۹، ج ۳: ۴۰۸) بنابر این، معادل قید تأکید یا نفی، «هرگز» در فارسی است:

هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

(حافظ، ۱۳۸۱، غزل ۲۲۳)

قطّ، ظرف زمان ماضی مبنی است که به معنای هرگز آمده است؛ مانند قول فرزدق در مدح امام سجاد(ع) (صفائی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۳۰۵):

ما قال لا قطّ ألاً فی تشهده لولا التشهد کانت لاؤه نعم

### ۲-۱-۲-۷- حروف تنبیه و تحضیض

حروف تنبیه، عبارتند از: «ها، آلا، ما». مقصود اصلی گوینده از عنوان ساختن چنین حرفی، آن است که شنونده به طور جدی و مؤکد، به مضمون کلام التفات کند. دو حرف «اما، لا»، تنها بر جمله «اسمیه و فعلیه» وارد می شوند با این تفاوت که «آلا»، غالباً قبل از «انّ» و همچنین قبل از ندا واقع می شود؛ مانند: «آلا انهم هم الاحباء: آگاه باشید که ایشان از دوستانداران اند»، «آلا یا عین اسعدینی: آگاه باش ای چشم، از تو درخواست می کنم که به من کمک کنی». «ها» بر سر اسم اشاره وارد می شود؛ مانند: «هذا» یا اینکه به «انّ» فاصله می شود؛ مانند: «ها انّ ذا آت: آگاه باش که همانا این شخص خواهد آمد». «ها» با فعل ماضی مقرون به قد: «ها قد شربت مدامه: آگاه و متوجه باش که به صورت پیوسته و مدام نوشیدی». (ابن عقیل، ۱۳۸۹، ج ۳: ۴۰۸) در فارسی، شبه جمله تحذیر و تنبیه است که جنبه تأکیدی هم دارد. (انوری و گیوی، ۱۳۸۲: ۲۴۲) واژه هایی از قبیل: مبادا، ای امان، زنهار و... از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زنهار ازین بیابان وین راه بی نهایت

(حافظ، ۱۳۸۱، غزل ۹۴)

هرگاه حرف تحضیض بر فعل مضارع وارد شود، از حرف تحضیض، طلب و درخواست توأم با شدت اراده می شود؛ مانند: «هلاً تستغفر الله: چرا از خداوند طلب آمرزش نمی کنی؟»، یعنی باید طلب آمرزش کنی. (الشرتونی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۰۹)

## ۲-۲-۱-۸- اما تفصیلیه

زمخشری گوید: اما در جمله «اما انت فذاهب»، مفید تأکید است. (معصومی، ۱۴۱۰، ص: ۳۷)

## ۲-۲-۱-۹- تأکید وابسته ساز (حرف اضافه):

حرف اضافه، امروز بیشتر به وسیله اسم مکسور تأکید می شود؛ یعنی اسمی که بعد از وابسته ساز می آید: به سبب، به وسیله، به علت. طرق خاص تأکید پیوند، از این قرار است:

۱- به وسیله «که»: اگر که، مگر که، هر چند که. ۲- به وسیله اینکه، مگر اینکه، الا اینکه: بعضی در حصر آمده است.

## ۲-۲-۲- تأکید اسم

۱- به وسیله خود، خودم، خودت، شخصاً در فارسی امروز و به خود، به خویشتن، به نفسه، به تنهای تن، به تن خویش، و به نفس خویش و به ذات خویش در فارسی قدیم. این گونه تأکیدها که در عربی تأکید معنوی نامیده می شود، برای دفع توهم مجاز است؛ یعنی گوینده می خواهد بگوید که «حسن خودش آمد نه پسرش»، «حافظ به خود نپوشید این خرقة می آلود. (حافظ، ۱۳۸۱: غزل ۵) معادل تأکید معنوی در عربی که با نفس، عین و... می آید: جاء الرجل عینه، و الرجلان انفسهما. رأیت القوم کلهم. (غلابینی، ۱۴۲۵: ۵۶۸).

۲- برای تأکید اسم ها و ضمائر جمع، کلماتی می آورند تا نشان داده شود که مفهوم جمع، شامل همه افراد است نه شامل بعضی از آنها و در عربی به آن تأکید توهم عدم شمول می گویند. این عناصر در زبان فارسی، بر چند قسم است: الف - واژه هایی می آیند که بر کمال و کلیت تأکید، دلالت دارند؛ مانند: همه، جمعاً، مجموعاً، پاک، کلاً، یکی یکی و به کلی، در زبان فارسی امروز، همه شون، همه تون، پاکتون، پاکشون، در زبان فارسی محاوره، تمامی، سراسر، یکایک، زسرتافروود، یکبارگی، به تمام و... در فارسی قدیم. این قیدهها باید از نظر عربی جدا جدا تفکیک شوند؛ یعنی همه و جمعاً و... همان جمیعاً عربی است، در نقش حال یا مفعول مطلق: «الیه مرجعکم جمیعاً و عدالله حقا: بازگشت شما همه به سوی او خواهد بود و این به حقیقت، وعده خداست». در این آیه شریفه، لفظ «جمیعاً»، حال از مضاف الیه «کم» آمده است. اینها گاهی بر اسم و گاه بر فعل و بر جمله و بندرت بر صفت تأکید می کنند:

حال خویش به تمامی با ایشان براند و اندازه به تمامی بدانست. (بیهقی، ۱۳۶۸: ۵۰)

ب - اعدادی که با «هر» می آیند؛ مثال: ایشان هردو را بیرون آوردند. ج - بعضی از واژه هایی که با هر و هیچ می آیند؛ مانند: هر کدام، هریک، هیچ کدام: آنها هر کدامشان مردی هستند. معادل تأکید معنوی عربی با کل یا جمیع: آمن القوم کلهم. د - به وسیله دو صفت یا قید متضاد: خرد و کلان، وضع و شریف.

گفت: مستی زان سبب افتان و خیزان می روی گفت: جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست» (اعتصامی، ۱۳۸۱: ۱۳۴)

۳ - عطف اسم های متضاد؛ مانند: دار و ندار، سود و زیان، از سیاهی زغال تا سپیدی نمک. ۴ - به کار بردن پیوند حتی و مترادف های آن: همه آمدند، حتی بچه ها. حتی، حرف عطف عربی نیز هست. مانند: «أكلت السمكة حتى رأستها». (شریعت، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۳۲۶) ۵ - صفت تفضیلی و عالی بر اسم تأکید می کند؛ مانند: سخن های شیرین تر از قند، بهترین مردم. (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۱۳-۴۱۷) انتم الاعلون. (آل عمران/۱۳۹)

۶ - به کار بردن پیوندهای تخصیص، بخصوص، مخصوصاً، بتخصیص، معادل لاسیما در عربی: لاسیما یوم بداره جلجل. (خرم دل، ۱۳۷۳: ۳۳۳)

رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد / خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند (حافظ، ۱۳۸۱: غزل ۱۸۵)

### ۲-۲-۳ - تأکید صفت

بر صفت بیانی از این راه ها تأکید می شود: ۱ - صفت مفعولی + شده: خورده شده؛ ۲ - مصدر بجای صفت یا خبر: عالم ثقه (موثوق به) (هاشمی، ۱۳۵۴: ۲۸۰)؛ ۳ - صفات عددی با کلماتی از قبیل: تا، عدد، نفر، فرزند، اصله: سه اصله درخت؛ ۴ - صفات و قیود «چنان» و «چنین» به وسیله «آن» و «این» و «هم» تأکید می شوند: آن چنان؛ ۵ - با افزودن پسوند به آخر صفات مانند: مصنوعی، قدیمی.

### ۲-۲-۴ - تأکید قید

مواردی که برای تأکید صفت گفته شد، برای قیدهایی که با صفات بیانی مشترک اند نیز صادق است؛ علاوه بر این، امروزه بر بعضی از این گونه قیدها در حالت گذشته و حال با «به» و «از» تأکید می کنند؛ مانند: بناچار، بناگاه در امروز، و بناگهان و از ناگه بر قید و گروه های قیدی، گاهی با «هم» تأکید می کنند: هم امروز، هم اینجا. افزودن پسوندهای

قید ساز در قدیم، مفید معنی تأکید بوده: مست وار، گستاخ وار، صدبار، هزار بار و چند وجه (چقدر) در امروز و چون در فارسی قدیم از قیدهای تعجب و مقدار بوده اند و سبب تأکید قیدهای دیگر می شده اند: (فرشید ورد، ۱۳۷۳: ۴۱۳-۴۱۷)

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن (سعدی)

### ۲-۲-۵- تأکید فعل

علاوه بر موارد عام تأکید، با این وسایل نیز می توان بر فعل تأکید کرد: ۱- در قدیم با پیشوند «ب» با ماضی: اما برادر راه رشد خویش بندید (بیهقی، ۱۳۶۸: ۸)؛ ۲- با که: گاهی بین دو جمله مکرر است: رفتم که رفتم و گاه غیر مکرر، مثل ده برو که رفتی و گاه با جمله واره پایه می آید. (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۱۸۰)

رهزن دهر نختست مشو ایمن از او/اگر امروز نبردست که فردا ببرد (حافظ، ۱۳۸۱: ۱۶۰)

۳- با «همی» و «می» در قدیم؛ ۴- به وسیله قیود و گروه های قیدی که بر کلیت و دوام دلالت می کنند: همیشه، دائم؛ ۵- با قیدهای پیشوندی فراء، فرو، فراز؛ ۶- از میان افعال، فعل امر و نهی و فعل تأکیدی به خودی خود مؤکدند؛ ۷- به وسیله قیدهایی که از کلمات مکرر ساخته می شوند و بر استمرار دلالت می کنند؛ ۸- به کار بردن مضارع به جای امر ونهی، بخصوص با اصوات تنبیه و تحذیر (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۴۲۰-۴۲۴)؛ ۹- فعل مؤکد مضارع یا امری است که به آخر آن نون تأکید ثقیله یا خفیفه افزوده شده باشد. «لا ترغین فیمن زهد عنک»، اکتبن.

### ۲-۲-۶- وصف

به وسیله گروه ها و کلماتی که بر شدت و کثرت و فراوانی تأکید، دلالت دارند. مانند: بسیار، سخت، این قدر، این همه، یک دنیا، فوق العاده و... در فارسی امروز، و نیک، عظیم، صعب، بس و... اینها اگر فعل و صفت و قید و جمله را مقید کنند، قیداند و اگر موجب تقیید سایر کلمات شوند، صفت اند. (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۷۱) گاهی صفت جای موصوف می شوند و در آن حال نیز بر مبالغه و تأکید دلالت دارند؛ مانند بسی، خیلی ها: ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت (حافظ، ۱۳۸۱: غزل ۸۱) که معادلش در عربی، وصف جانشین مفعول مطلق است: اذکرو الله کثیرا (سوره جمعه/۱۰)

### ۲-۲-۷- قصر یا حصر (ویژه سازی)

قصر یا حصر، از موضوعات علم معانی است که گوینده موصوفش را به داشتن صفتی خاص توصیف می کند و غرض از بیان آن، تأکید است؛ بنابراین در قصر، دو طرف وجود دارد: یکی «ویژه شده» یا «مقصور» و دیگری «منحصر» یا «ویژه شده برای او» یا «ویژه» که چیزی فقط برای او ویژه شده است. کلمات، بجز پیوندها (حروف ربط) و وابسته سازها (حروف اضافه)، قصر می شوند. قصر بر دو گونه است: ۱- صفت بر موصوف؛ ۲- موصوف بر صفت. (صادقیان، ۱۳۸۲: ۱۰۷). در قصر صفت بر موصوف، صفتی فقط به موصوفی خاص منحصر می گردد: «لا رازق الا الله».

کس بر الم ریشت واقف نشود سعدی      الا به کسی گویی کاو را المی باشد  
(سعدی، ۱۳۸۲: ۴۷۰)

قصر موصوف بر صفت:

روز محشر عاشقان را با قیامت کار نیست / کار عشق جز تمنای وصال یار نیست (الهی

نامه)

هل الدهر الا ليله و نهارها / الا طلوع الشمس ثم غروبها. (هاشمی، ۱۳۵۴: ۲۱۴)  
گاهی بعد از پیوندهای استثنا، از قبیل مگر، مگر اینکه، الا، الا که، جز این که و به غیر از آنکه، جمله ای می آید در حکم مستثنی؛ آنها که بعد از جمله منفی و جمله استفهامی انکاری می آیند، تأکیدشان بیشتر است: مناظره مکن الا که دانی خصمت ضعیف است. (منتخب قابوسنامه، سعید نفیسی، ص ۱۶۷).

### ۲-۲-۷-۱- راه های ویژه سازی یا قصر

فرشید ورد، راه های قصر را چنین تبیین می کند (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۴۰۷)

۱- با «همین..... و بس»:

به نیکی گرای و میازار کس      ره رستگاری همینست و بس

۲- با «بس» به معنی کافی یا مترادف های آن، از قبیل: بس است، مارا بس، کافی است

و....

ترا در جهان شادمانی بسست      که رنج تو از دیگر کس است

در عربی، «قط»، اسم ساده به معنای حسب است: قط زید درهم و گاهی فا زائده بر سر آن در می آید؛ مثل قام زید فقط. گاهی قط، اسم فعل مضارع است، به معنای یکفیی (صفائی، ۱۳۷۹: ۳۰۷).

۳- با نفی واستثنا: با واژه های نفی و کلماتی مثل «جز» و «غیر» و «بیرون از»؛ ۴- با فقط و تنها: فقط در عربی هم کاربرد دارد؛ ۵- ادا کردن کلمات با آهنگ خاص؛ ۶- پس و پیش کردن ارکان جمله، مانند: فریدون منم.

#### ۲-۲-۲-۲- تقدیم مسند بر مسند الیه

در زبان عربی، وقتی مسند از کلمات صدارت طلب باشد، مانند اسم های شرط و استفهام، بر مسند الیه مقدم می شود؛ مانند: این الطریق؟ چنین موردی را در زبان فارسی نیز داریم و آن وقتی است که مقصود ما، تکیه و تأکید بر مسند باشد. (صادقیان، ۱۳۸۲: ۸۳)

کجاست صوفی دجال چشم ملحدشکل؟ بگو بسوز که مهدی دین پناه آمد  
(حافظ، ۱۳۸۱: ۸۰)

در موردی که مبتدا محصور باشد، مؤکد می گردد: ما عادل الا الله: عادلی نیست جز خدا. (شرتونی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۴۰) «الله ملک السموات والارض: پادشاهی آسمان ها و زمین برای خداست، نه غیر او» که «الله» مسند است و بر «ملک»، مقدم شده است. در فارسی با این اختصاص در ژرف ساخت جمله، با نوعی مفهوم تأکیدی مواجه هستیم.

خدای راست مسلم بزرگواری و حکم که جرم بیند و نان برقرار دارد (سعدی)

#### ۲-۲-۲-۳- تقدیم مفعول

گاهی مفعول بر فعل و فاعل مقدم می شود که بنا به دلایلی است؛ از جمله این دلایل تخصیص یا حصر است (صادقیان، ۱۳۸۲: ۸۳)؛ مثل: من یضلل الله فماله من هاد که مفعول، اسم شرط است. در «فای آیات الله تنکرون» مفعول، اسم استفهام است و در «فاما الیتیم فلا تقهر و اما سائل فلا تنهر» عامل نصب مفعول به فعل جواب شرط «اما» است. گاهی نیز بر اساس اشتغال مفعول مقدم شده است؛ مثل ابشرا منا واحدا نتبعه. (قمر/۲۴) (خرم دل، ۱۳۷۳: ۲۹۹)

گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» گفت: «کار شرع، کار درهم و دینار

نیست»



(اعتصامی، ۱۳۸۱: ۱۳۴)

قصر ممکن است با تأکید توأم باشد. تأکید قصر از این راه ها صورت می گیرد: ۱ - آوردن دو عامل برای قصر، مثال برای «یکی» و «بس»؛ ۲ - آوردن واژه های عام تأکید همراه قصر. از این قبیل اند هیچ و هیچکس و غیره. (فرشید ورد، ۱۳۷۳: ۴۱۱)

### ۲-۲-۸- فعل مجهول

در جمله مجهول، (تأکید روی مفعول است) و به عبارت دیگر، فاعل در آن موجود نیست و به جای فاعل، نائب فاعل می نشیند. (نظیفی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۷۰) کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَّامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الدِّیْنِ مِنْ قَبْلِکُمْ. (رادمنش، ۱۳۷۰: ۲۶۲)

چون کشته شدم هزار باره بر من به چه می کشی کناره (غزلیات عطار)

یکی از دلایل مجهول آوردن فعل، تأکید روی مفعول (نائب فاعل) است. (انوری و گیوی، ۱۳۸۲: ۶۷)؛ همچنین است مبحث مطاوعه در زبان عربی در سه باب ثلاثی مزید: تفاعل، افتعال، انفعال و رباعی مزید: تفعّل.

۲-۲-۹- نهی (امر منفی)، در اصل برای طلب نکردن و تحریم است و گاهی غرض از آن، مطالبی از قبیل ارشاد، توبیخ، تحذیر، امر و.... است که در این موارد، کلام با تأکید همراه است. اگر در جمله پرسشی باشد مؤکدتر است. (شمیسا، ۱۳۸۴: ۱۹۶-۱۹۷)

ای خواجه به کوی دلستانان ز نهار مرو که ره به در نیست

(سعدی، ۱۳۸۲: ۴۳۱)

### ۲-۲-۱۰- جملات امری

غرض اصلی از امر، بنا به موقعیت گوینده نسبت به مخاطب، تقاضا یا دستور است اما در اغراض مجازی و ثانوی گوناگون نیز به کار می رود که در این صورت، امر به جملات عاطفی و خبری تبدیل می شود؛ اغراضی از قبیل: ارشاد، تویق، تحریض، تسویه و تخییر که این معانی ثانوی، با تأکید همراه است؛ مثل امر برای ترغیب. (شمیسا، ۱۳۸۴: ۱۹۳)

تا توانی می تراش و می خراش تا دم آخر دمی راحت مباش (مولوی، ۱۳۸۹: دفتر اول)

اگر در جمله پرسشی، پاسخ نزد گوینده و شنونده آشکار باشد، هدف دریافت پاسخ نیست بلکه تأکید بر روی مفهوم مورد نظر است. (خانلری، ۱۱۰)

گر من آلوده دامنم چه زیان؟ همه عالم گواه عصمت اوست.

### ۲-۲-۱۱- تعجب

از آنجا که تعجب از احساس و عاطفه سرچشمه می‌گیرد، با انواع دیگر جملات (امری، پرسشی، خبری) تفاوت دارد. در زبان فارسی، تعجب با ادات زیر می‌آید: عجب، چه، شگفتا، زه، بنام ایزد، عجباً، یا للعجب...

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند

(حافظ، ۱۳۸۱: ۱۸۳)

تعجب، بخصوص وقتی بر کثرت و مبالغه دلالت کند، از وسایل تأکید است. (فرشیدورد، درباره ادبیات و نقد ادبی، ج ۲، ص ۴۰۶) مثل این عبارت از امام سجاده (ع):  
عَجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ عَمِلَ لِدَارِ الْفَنَاءِ وَ تَرَكَ دَارَ الْبَقَاءِ. (مجلسی، ۱۴۱۳، ج ۷۳: ۱۲۷، ح ۱۲۸) در زبان عربی، با شیوه های زیر صیغه تعجب ساخته می‌شود:

۱. ما افعال:

ما (کان) أَسْعَدَ مَنْ أَجَابَكَ أَخْذًا بهُداك، مجتنباً هوی و عنادا

۲. افعال به: «اکرم بهذا لادیب»: این ادیب چقدر بزرگوار است!!

۳. لله دره: «لله دره فارساً!»

هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایل هر کوشید گفتا لله در قایل (حافظ،

۱۳۸۱: غزل ۳۰۷)

۴. سبحان الله: «سبحان الله! المومن لا ینجس حیا ولا میتاً» (پیامبر اکرم)

۵. کیف تکفرون: «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم» (البقره: ۲۸) (الغلابینی،

۱۴۲۵: ۵۰)

### ۲-۲-۱۲- اغراق و مبالغه و غلو

اغراق و مبالغه، نوعی تأکید است، به طوری که تشخیص اغراق و تأکید، گاهی از هم

دشوار می‌شود. (فرشید ورد، ۱۳۷۳: ۴۰۶)

بر تربت من با می و مطرب بنشین / تابه بویت زلحد رقص کنان برخیزم (حافظ، ۱۳۸۱:

غزل ۳۳۶)

والقت فی یدی الریح الترابا

اذا ما سبقتها الریح فرت

«هنگامی که با باد مسابقه دهد، می گریزد و در دست باد، خاک می نهد». (عرفان، ۱۳۸۵: ۲۸۶). گاهی «تاء» برای تأکید و مبالغه می آید؛ مثل ناقه، نعجه و عجوزه که برای تأکید تأنیث است. یا مثل اغربه و غلمه که برای تأکید جمع است و مثل نسابه و راویه و مطرابه و فروقه که برای تأکید و مبالغه است. (رفاهی، ۱۳۴۹: ۸۱)

### ۲-۲-۱۳- تضاد

کلمات متضاد در جمله موجب اغراق و تأکیداند. (فرشید ورد، ۱۳۷۳: ۴۰۷)

اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی / اساس هستی من زان خراب آبادست

(حافظ، ۱۳۸۱: غزل ۳۵)

فَقَايِضٌ بِهِ اللَّافِحِ الْمُلْفِحِ الْمُفْسِدِ الْمُصْلِحِ الْمُكْمِدِ الْمُفْرِحِ الْمُعْنَى الْمُرَوِّحِ

(حریری، بی تا: ۲۵۰)

### ۲-۲-۱۴- استفهام انکاری

این استفهام که بر نفی دلالت دارد، در حکم جمله منفی مؤکد است و اگر بر استبعاد و

تعجب دلالت کند، تأکید بیشتری دارد. (فرشید ورد، ۱۳۸۲: ۱۸۰)

من و همصحبتی اهل ریا دورم باد / از گرانان جهان رطل گران ما را بس (حافظ، ۲۲۱)

فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَإِنَّمَا مُبِيناً (نساء/ ۲۰)

### ۲-۲-۱۵- تشبیه مؤکد و بلیغ

تشبیهی که ادات ندارد، شبیه بودن دو امر را با تأکید بیشتری بیان کنند.

دانش اندر دل چراغ روشن است / وز همه بد برتن تن تو جوشن است (رودکی،

۱۵۴)

الولايات مضامير الرجال (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲).

### ۲-۲-۱۶- استعاره

در مطالعات ادبی، استعاره را رکن اساسی خلاقیت و نمود ویژه فردیت هنری مؤلف

می شمارند. ادعای این همانی و اتحاد در استعاره مصرحه مرشحه چنان زیاد است که ابهام

سخن بالا می گیرد. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۱۶) استعاره، ژرف ساخت تشبیهی دارد اما چون با

تناسی تشبیه همراه است و ادعای یکسانی می کند، مفهوم تأکیدی دارد.

ماهم این هفته برون شد و به چشم سالی است

حال هجران توجه دانی که چه مشکل حالی است

(حافظ، ۱۳۸۱: ۶۸: غزل)

ماه، در اصل کره نورانی است ولی اینجا، به معنی فرد صاحب جمال به کار رفته و تأکید بر زیبایی معشوقش را به اوج رسانده است. در بیت زیر که منسوب به یزید بن معاویه است، ۵ استعاره مصرحه دیده می شود:

وامطرت لؤلؤاً من نرجس وسقت ورداً وعضت علی العناب بالبرد

لؤلؤ: اشک، نرجس: چشم، ورد: گونه، عناب: لب، برد: دندان. (صادقیان، ۱۳۸۲: ۱۶۷)

### ۳- نتیجه گیری

- ۱- مبحث تأکید در علم نحو عربی، در قسم توابع مطرح می گردد و به دو نوع لفظی و معنوی تقسیم می شود. در علم معانی نیز بخشی به تأکید اختصاص داده شده که به فصاحت و بلاغت مختص شده است. در زبان فارسی هم این مباحث را می توان ردیابی کرد
- ۲- تأکید لفظی در همان محدوده تکرار جلوه گر شده است: تکرار و آوردن مترادف، وصف، عطف، مفعول مطلق، حال مؤکد، بدل کل از کل، تحذیر، اغراء و تذیل.
- ۳- تأکید با حروف در زبان عربی، عبارتند از: حروف تأکید زائد، لام ابتدا، حروف مشابه بالفعل، لای نفی جنس، حروف قسم، حرف ردع، حروف تنبیه و تحضیض. بعضی از آنها مستقیماً در فارسی کاربرد دارد و بقیه، به شکل معادل معنایی؛ مثل سوگند. حروفی که در هر دو زبان به کار می رود، یکی است؛ مثل بالله برای تأکید.
- ۴- حروف تأکید زاید در فارسی، به شکل حرف اضافه مضاعف است که با موارد عربی همانندی ندارد؛ همچون با زائده در خبر لیس، یا خبر ما و لا شبیه لیس بعد از نفی
- ۵- از راه های تأکید ضمیر، اجتماع ضمیر منفصل و متصل است.
- ۶- در تأکید معنوی مباحثی چون: حصر و قصر و صیغه های تعجب در فارسی و عربی مشابهت دارند. بعضی از ادات تعجب فارسی (عجب، یا للعجب و...) بر گرفته از عربی است.
- ۷- تأکید معنوی اسم در فارسی، با کلماتی چون خود، خودم، خودت، شخصاً به خود، بخویشتن، به نفس صورت می گیرد و در عربی با نفس، عین، کلا و ...
- ۸- انواع قصر که از موضوعات علم معانی است، در هر دو زبان یافت می شود؛ مثل نفی واستثنا و قصر صفت بر موصوف و موصوف بر صفت.

- ۹- تعجب، بخصوص وقتی بر کثرت و مبالغه دلالت کند، از وسایل تأکید است. صیغه های تعجب در عربی، گاهی به فارسی سرایت کرده است؛ مثل عجباً.
- ۱۰- اغراق و تضاد در علم بدیع، باعث تأکید مضمون در جمله اند.
- ۱۱- استفهام انکاری در علم معانی، بخصوص وقتی بر استبعاد و تعجب حکایت کند، باعث تأکید بیشتر خواهد شد.
- ۱۲- در علم بیان، تشبیه مؤکد و بلیغ و استعاره، بخصوص مصرحه مرشحه، همراه تأکیداند زیرا تناسی تشبیه، نوعی ادعای یکسانی است.

Archive of SID

## فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۸۸). ترجمه محمد دشتی. چاپ ششم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
- ۳- ابن عقیل، عبدالله. (۱۳۸۹). شرح ابن عقیل. ترجمه سیدعلی حسینی. چاپ پنجم، قم: دارالعلم.
- ۴- ابن هشام، شرح شذورالذهب، قم: منشورات دارالهجره، بیتا
- ۵- ..... (۱۴۱۰). شرح قطرانندی و بل الصدی. قم: انتشارات سیدالشهد.
- ۶- اعتصامی، پروین. (۱۳۸۱). دیوان. چاپ دوم، تهران: میلاد.
- ۷- انباری، ابوالبرکات. (۱۳۸۰). الانصاف. نشر ادب الحوزه.
- ۸- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی ۲. چاپ بیست و دوم، تهران: میلاد نور.
- ۹- بدیع یعقوب، امیل. (۱۹۸۸ م.). موسوعه النحو و الصرف و الاعراب. بیروت: دارالعلم - للملایین.
- ۱۰- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷). دیوان اشعار. تهران: نگاه.
- ۱۱- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۶۸). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات سعدی.
- ۱۲- تاریخ سیستان. (۱۳۱۴). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: کلاله خاور.
- ۱۳- حافظ، محمد. (۱۳۸۱). دیوان. به اهتمام محمد قزوینی و...، قم: نشر پایچم.
- ۱۴- خرم دل، مصطفی. (۱۳۷۳). گنجینه صرف و نحو زبان عربی. چاپ دوم. کرستان: دانشگاه آزاد کردستان.
- ۱۵- حریری، ابو محمد القاسم بن عثمان. (بی تا). مقامات حریری. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۱۶- خانلری، پرویز. (۱۳۴۶). دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات توس.
- ۱۷- خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی. چاپ نهم. تهران: آرمان.

- ۱۸- الدقر، عبدالغنی. (۱۴۱۰). **معجم القواعد العربیه**. قم: منشورات الحمید.
- ۱۹- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه**. چاپ ۲ تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۰- ذاکری، مصطفی. (۱۳۸۱). **اتباع و مهملات در زبان فارسی**. تهران: نشر دانشگاهی.
- ۲۱- رادمنش، سید محمد. (۱۳۷۰). **نحو برای دانشجو**. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲۲- رفاهی. عبدالخلیل. (۱۳۴۹). **مفردات و جمل در عربی**. اصفهان: مشعل.
- ۲۳- رودکی، ابو عبدالله. (۱۳۸۷). **دیوان شعر**. چاپ جعفر شعار. تهران.
- ۲۴- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۲). **غزلیات**. تهران: ققنوس.
- ۲۵- ..... (۱۳۷۸). **گلستان**: به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۶- سنایی غزنوی. (۱۳۸۱). **دیوان**. به قلم بدیع الزمان فروزانفر. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: نشر آزاد مهر.
- ۲۷- شریعت، محمد جواد. (۱۳۶۷). **دستور زبان فارسی**. تهران: صنوبر.
- ۲۸- الشرتونی، رشید. (۱۳۸۲). **مبادی العربیه**. ترجمه علی حسینی. قم: دارالعلم.
- ۲۹- ..... (۱۳۷۶). **مبادی العربیه**. ترجمه شریعت. تهران: اساطیر.
- ۳۰- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۴). **بیان و معانی**. چاپ هشتم. تهران: فردوس.
- ۳۱- صادقیان، محمد علی. (۱۳۸۲). **طراز سخن در معانی و بیان**. یزد: ریحانه الرسول.
- ۳۲- صفائی، غلام علی. (۱۳۷۹). **ترجمه و شرح مغنی اللیب**، ج ۲. قم: قدس.
- ۳۳- عرفان، حسن. (۱۳۸۵). **ترجمه و شرح جواهر البلاغه**، جلد دوم. قم: قدس.
- ۳۴- عطار، فرید الدین. (۱۳۸۳). **منطق الطیر**. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- ۳۵- عنصر المعالی. (۱۳۸۵). **قابوس نامه**. به اهتمام غلام حسین یوسفی. چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۶- الغلابینی، مصطفی. (۱۴۲۵). **جامع الدروس العربیه**. بیروت: المكتبة العصریه.
- ۳۷- فتوحی، محمود. (۱۳۹۰). **سبک شناسی**. تهران: سخن.
- ۳۸- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۳). **درباره ادبیات و نقد ادبی**، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

- ۳۹-.....(۱۳۸۲). **جمله و تحول آن در زبان فارسی**. تهران: امیرکبیر.
- ۴۰-.....(۱۳۵۸). **عربی در فارسی**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴۱- زمانی، کریم. (۱۳۸۹). شرح مثنوی معنوی. تهران: اطلاعات.
- ۴۲- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۱۳ق). **بحارالانوار**. بیروت: دارالاضواء.
- ۴۳- معزی، محمد. (۱۳۸۵). **دیوان**. به تصحیح محمد رضا قنبری. تهران: زوآر.
- ۴۴- معصومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۰). **مهذب مغنی اللیب**. تهران: انتشارات غدیر.
- ۴۵- موسوی، مصطفی. (۱۳۸۷). **نحو جدید دستور کاربردی زبان عربی**.
- ۴۶-.....(۱۳۸۶). **کلیات شمس تبریزی**. با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر. چاپ سوم، تهران: میلاد.
- ۴۷- ناصر خسرو. (۱۳۷۰). **دیوان**. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. چاپ بیست و سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۴۸- نظیفی، یوسف. (۱۳۶۹). **ادبیات عربی**. مؤسسه نسل دانش. تهران: هما.
- ۴۹- هاشمی، احمد. (۱۳۵۴). **القواعد الاساسیه**. منشورات دارالهجره.

Archive of SID